

مدیرعامل جدید شرکت ملی نفت نظر مساعدی به او نداشت. در کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» که قبلاً به آن اشاره شد دو گزارش ساواک دربارهٔ رویارویی اقبال و هویدا در شرکت ملی نفت به شرح زیر چاپ شده است:

طبق اطلاع در چند روزهٔ اخیر دکتر اقبال مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران در یکی از ساعات اداری هویدا را احضار می‌نماید، لیکن در آن موقع هویدا در اداره نبوده و دکتر اقبال به منشی نامبرده پیغام می‌دهد هر وقت هویدا آمد بیاید نزد من. پس از چند ساعتی هویدا در شرکت ملی نفت حاضر شده و نزد دکتر اقبال می‌رود. مدیرعامل شرکت نفت به هویدا اظهار می‌دارد: چون خسته شده‌اید خوب است مدتی استراحت کنید، و هویدا را به ریاست یکی از مؤسسات شرکت نفت که اخیراً تشکیل شده منصوب می‌نماید. یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی اظهار داشته: پس از این جریان حسنعلی منصور دبیرکل حزب ایران نوین که می‌گویند کابینهٔ آینده را تشکیل خواهد داد به منظور عکس‌العمل با اقدام اخیر دکتر اقبال، هویدا را به سمت وزیر دارائی کابینهٔ خود در نظر گرفته که غیر مستقیم رئیس دکتر اقبال باشد، چون وزیر دارائی رئیس شورای عالی نفت هم می‌باشد. (گزارش به ساواک ۱۳۴۲/۱۱/۲۸)

بروز شایعهٔ نخست‌وزیری حسنعلی منصور و انتصاب وزراء کابینهٔ مشارالیه و از جمله منصوب شدن امیرعباس هویدا مدیر فعلی امور اداری شرکت ملی نفت در رأس وزارت دارائی، باعث ناراحتی فوق‌العادهٔ دکتر منوچهر اقبال مدیرعامل شرکت ملی نفت گردیده، به طوری که یک پروندهٔ قطور از عملیات خلاف هویدا در شرکت نفت جمع‌آوری کرده و آن را به اغلب از دوستان نزدیک خود نشان می‌دهد. توضیح آن که انتصاب هویدا که در حال حاضر نفوذ زیادی روی منصور دارد به وزارت دارائی موجب خواهد شد که از لحاظ کاریر اداری دکتر اقبال زیردست ایشان قرار بگیرد و با توجه به این که حالیه موضوع برعکس می‌باشد لذا انتشار این خبر باعث ناراحتی دکتر اقبال گردیده است. (گزارش به ساواک ۱۳۴۲/۱۲/۱۴)

هویدا همان‌طور که در گزارشهای فوق نیز پیش‌بینی شده است در کابینهٔ منصور به عنوان وزیر دارائی معرفی شد. نکتهٔ جالب توجه این است که ادارهٔ کل نهم ساواک، که قسمت تحقیق ساواک بوده و تحت نظر فردوست قرار داشته است در همان روز ۱۷ اسفندماه ۱۳۴۲ که کابینهٔ منصور معرفی شده گزارشی علیه او تهیه کرده است. در این گزارش آمده است: «در اطراف سوابق امیرعباس هویدا وزیر دارائی و عضو سابق هیئت

مدیره شرکت ملی نفت ایران تحقیقات لازم معمول و مطلبی دال بر عضویت مشارالیه در احزاب و دستجات سیاسی شنیده نشد<sup>۲۰</sup> ولی عضو جمعیت فراماسونری (لژ مولوی) و جزو دارودسته آقای حسین علاء وزیر سابق دربار و سناتور فعلی می باشد و با حسنعلی منصور هم جهت گرفتن مقام وزارت طرح دوستی ریخته و روابط دوستانه و نزدیک برقرار ساخته است. مشارالیه شخصی عیاش و از لحاظ صحت عمل و درستی مورد اعتماد نبوده و اهل زدوبند در محیط اداری و خارج می باشد. از لحاظ مدیریت و شایستگی در کار اداری متوسط بوده و ترقی خود را مدیون عبدالله انتظام می داند. عموم کارکنان شرکت از او ناراضی هستند و حملات روزنامه ها به انتظام ناشی از اقدامات وی بوده و معروف است که از فرقه بهائی پیروی می نماید. ضمناً روزنامه های وابسته به مجمع مسلمانان مجاهد که از طرف شمس قنات آبادی اداره می شد علیه نامبرده بالا مطالبی متکی به اسناد و مدارک و دلایل منتشر نموده اند و از نظر شم سیاسی نیز طرفدار سیاست غرب (انگلستان) می باشد»<sup>۲۱</sup>

هویدا کمتر از یازده ماه در مقام وزارت دارائی بود که منصور به قتل رسید و هویدا برخلاف تصور و انتظار عمومی به نخست وزیری منصوب گردید. همان طور که اشاره شد انتخاب هویدا به نخست وزیری در آن موقع این طور تعبیر شد که شاه برای جلب رضایت آمریکائیا که منصور را به او تحمیل کرده بودند، یکی از همکاران نزدیک منصور را به جانشینی وی انتخاب کرده، تا سرفرصت نخست وزیر مورد نظر خود را تعیین نماید، ولی بعد از گذشت چندین سال و دوام نخست وزیری هویدا گفته شد که هویدا در زمان حیات منصور خود را به شاه نزدیک کرده و توانسته بود اعتماد و توجه شاه را به خود جلب نماید. از طرف دیگر هویدا برخلاف منصور که نخست وزیری خود را مدیون آمریکائیا می دانست و تعهداتی در مقابل آنها سپرده بود، وابستگی زیادی به آمریکائیا نداشت و از نظر شاه، که نمی خواست واسطه ای در ارتباط خود با آمریکائیا داشته باشد، این کمال مطلوب بود. به علاوه هویدا با خضوع و خشوع و اطاعت محض از شاه و اصفاء و اجرای بدون چون و چرای اوامر ملوکانه، واجد همان خصوصیتی بود که

۲۰- ظاهراً منظور احزاب و گروههای مخالف مانند حزب توده و جبهه ملی است، چون

هویدا از اعضای مؤسس کانون مترقی و سپس حزب ایران نوین بود.

۲۱- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (جستارهایی از تاریخ معاصر ایران) ... صفحه ۳۷۴

شاه از نخست‌وزیر خود انتظار داشت و کم کم شاه به این نتیجه رسید که نخست‌وزیری مطیع‌تر و مطمئن‌تر و بی‌خطرتر از او پیدا نخواهد کرد!

از مهمترین وقایع سال اول نخست‌وزیری هویدا سوءقصد به شاه در کاخ مرمر بود. این واقعه در روز ۲۱ فروردین سال ۱۳۴۴ اتفاق افتاد و یکی از سربازان محافظ کاخ شاه را به مسلسل بست. ولی شاه از این حادثه هم جان به سلامت برد و در تحقیقاتی که به عمل آمد معلوم شد تیراندازی به شاه برخلاف آنچه در اولین اعلامیه مربوط به این واقعه ادعا شده بود تصادفی و حاصل «جنون آنی» سرباز محافظ کاخ نبوده، بلکه محصول توطئه‌ای بوده است که چند تن از جوانان تحصیل کرده انگلیس در آن نقش اصلی را به عهده داشته‌اند. محاکمه گروهی که در این توطئه دست داشتند متعاقب محاکمه متهمین شرکت در توطئه قتل منصور انجام شد و دو نفر رهبران گروه به اعدام و بقیه به زندان محکوم شدند. یکی از محکومین به اعدام به نام مهندس احمد منصوری، بعد از صدور حکم اعدام تقاضای ملاقات با شاه را کرد تا حقایقی را که در دادگاه نگفته به خود شاه بگوید. شاه از روی کنجکاوی تقاضای او را پذیرفت و به دنبال این ملاقات که قریب یک ساعت به طول انجامید و هیچ کس از مضمون آن آگاه نشد، احکام اعدام محکومین این دادگاه را لغو کرد و کمی بعد دستور آزادی کلیه محکومین را صادر نمود! محکومین آزاد شده در دستگاههای دولتی از جمله نخست‌وزیری و رادیو تلویزیون مشغول کار شدند و یکی از آنان (پرویز نیکخواه) که در سازمان رادیو تلویزیون و حزب رستاخیز مقامات مهمی را اشغال کرده بود بعد از انقلاب اعدام گردید.

در سیاست خارجی مهمترین تحولی که در اولین سال نخست‌وزیری هویدا روی داد نزدیکی ایران و شوروی و امضای قرارداد احداث ذوب آهن در اصفهان بین ایران و شوروی بود. البته در این تحول و به‌طور کلی در مسایل مربوط به سیاست خارجی ایران، هویدا نقش مهمی نداشت و مقدمات انعقاد قرارداد ذوب آهن نیز در مسافرت شاه به شوروی فراهم گردید.

هویدا هنگام معرفی کابینه خود در بهمن‌ماه سال ۱۳۴۳ در ترکیب کابینه منصور تغییر نداده و سرپرستی وزارت دارائی را هم خود به عهده گرفته بود، ولی در اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۴ شاه به او تکلیف کرد که جمشید آموزگار وزیر بهداری را به

وزارت دارائی تعیین نماید و خود به انجام وظایف نخست‌وزیری اکتفا کند. هویدا از این فرصت استفاده کرده و یکی از دوستان خود را به وزارت بهداری منصوب نمود. دکتر شاهقلی وزیر بهداری که تا پایان نخست‌وزیری هویدا این سمت را به عهده داشت اولین وزیری بود که هویدا وارد کابینه کرد. البته وی طی بیش از دوازده سال نخست‌وزیری مکرر کابینه خود را ترمیم و وزیران تازه‌ای را وارد دولت نمود، ولی بیشتر این تغییرات «حسب الامر» و با نظر خود شاه انجام می‌گرفت و هویدا آزادی عمل چندانی در تغییر اعضای کابینه خود نداشت.

در سال ۱۳۴۵، علم که بعد از برکناری از مقام نخست‌وزیری ریاست دانشگاه پهلوی شیراز را به عهده گرفته بود به وزارت دربار منصوب شد. علم که از هویدا حرف‌شنوی نداشت و در مجموع نسبت به دارودسته منصور بدبین بود، عملاً دولتی در داخل دولت به وجود آورد و عناصر ناراضی و مخالف دولت را زیر بال و پر خود گرفت. از نخستین تصمیمات علم در مقام وزارت دربار، تنظیم برنامه مراسم جشن بیست و پنجمین سال سلطنت شاه و سپس مراسم تاجگذاری شاه بود و متعاقب آن مقدمات برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران نیز فراهم گردید.

در فروردین‌ماه سال ۱۳۴۶ آیت‌الله خمینی از تبعیدگاه خود در نجف نامه مفصلی به عنوان هویدا نوشت، که در مطبوعات تحت سانسور آن زمان منعکس نشد، ولی در هزاران نسخه تکثیر و در تهران و شهرستانها پخش گردید. متن این نامه مهم، که اولین و آخرین نامه آیت‌الله خمینی به هویدا بود، از این قرار است:

۱۳۴۶/ ۱/ ۲۷

۵ محرم ۱۳۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم

لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

جناب آقای هویدا لازم است نصایحی به شما بکنم و بعضی از گفتنی‌ها را تذکر دهم، چه مختار در پذیرش آن باشید یا نه. در این مدت طولانی که به جرم مخالفت با مصونیت آمریکایی‌ها که اساس استقلال کشور را درهم شکست، از وطن دور هستم و برخلاف قانون شرع و قانون اساسی در تبعید بسر می‌برم، مراقب مصیبت‌هایی که به ملت مظلوم و بی‌پناه ایران وارد می‌شود، بودهام و از آنچه به این

ملت اصیل از ظلم دستگاه جبار می‌گذرد کم و بیش مطلع شده و رنج بردهام. موجب کمال تأسف است که نغمه ناموزون اصلاحات شماها تقریباً از حدود تبلیغات رادیو و روزنامه‌های غیر آزاد و بعضی نوشته‌های مشحون به گزافه تجاوز نموده و هر روز بر فقر و بیچارگی ملت افزوده می‌شود و ورشکستگی بازار و بازرگانان محترم روزافزون است. نتیجه این همه هیاهو و تبلیغات سرتاپا گزاف، بازار سیاه برای اجانب است و ملت را به حالت فقر و عقب‌افتادگی به اسم ملت مترقی نگهداشتن است. حکومت پلیسی شما و اسلاف شما به خواست آنان که می‌خواهند ملل شرق به حال عقب‌افتادگی باشند، حکومت قرون وسطایی، حکومت سرنیزه و زجر و حبس، حکومت اختناق و سلب آزادی، حکومت وحشت و قلدری است. به اسم مشروطیت، بدترین شکل حکومت استبداد و خودسری و با نام اسلام، بزرگترین ضربه به پیکر قرآن کریم و احکام آسمانی است. با اسم تعالیم عالیه اسلام، یک‌یک احکام اسلام را زیر پای گذاشته و اگر خدای نخواستہ فرصت یابید، خواهید گذاشت و با گزافه دعوی تعالی و ترقی، کشور را به حال عقب‌افتادگی نگه داشته‌اید. اینها حقایق تلخی است که باید دنیا را مطلع کنم و انگشت روی بعضی بگذارم تا آنها که غافل هستند یا تغافل می‌کنند، احساس وظیفه کنند و از ریاکاریها و سالوس‌بازی‌های شما گول نخورند.

جشن‌های غیر ملی که به نفع شخصی در هر سال چندین مرتبه تشکیل می‌شود و در هر مرتبه مصیبت‌های جانگداز برای اسلام و مسلمین و ملت فقیر پای برهنه ایران به بار می‌آورد، یکی از آنهاست. با سرنیزه پلیس از مردم بیچاره بی‌پناه، خرج‌های گزاف آنها گرفته می‌شود. یکی از جشن‌ها که من نمی‌توانم اسم روی آن بگذارم جز هوس و شهوت، بازی با احساسات ملت، گفته می‌شود چهار هزار میلیون ریال خرج شده است که نصف آن از خزانه ملت و نصف دیگر بی‌واسطه از بازار و غیره با زور و ارعاب اخاذی شده. خون دل فقرا خرج نامجویی و خودکامگی است و تا این ملت در این حال است و به وظیفه خود و حقوق خود آشنا نشده است، هر روز برای شما عید و شادی و برای ملت بدبختی و نکبت است. توأم با این جشن‌های نامیمون آنقدر هتک نوامیس مسلمین و اسلام بوده است که قلم را عار است از ذکر آن. شما در کاخ‌های مجللی که هر چند سال تغییر مکان داده و با میلیون‌ها تومان خرج‌های گزاف که تصورش برای ملت ممکن نیست، نشستاید و مخارج آن را از کیسه این ملت بدبخت اخاذی نموده‌اید و ناظر فقر و گرسنگی ملت و ورشکستگی

بازار و بیکاری جوانان فارغ التحصیل هستید، ناظر وضع اختلال فلاحت و زراعت، اختلال وضع بازار و تسلط اسرائیل بر شئون اقتصادی کشور، بلکه به طوری که گزارش داده‌اند دخالت اسرائیل در فرهنگ می‌باشید، ناظر فقدان ضروریات اولیه زندگی در غالب دهات نزدیک به مرکز، چه رسد به دهکده‌های دورافتاده، از قبیل آب آشامیدنی سالم، حمام و وسایل بهداشت هستند، ناظر ترویج فساد اخلاق، سلب امانت و دیانت در اعماق دهکده‌ها هستید، ناظر تشکیل صندوق به اسم تعاون و اخاذی و غارتگری مأمورین از دهقان گول‌خورده و پشیمان هستید و بالاخره ناظر حبس‌ها و ارباب‌ها و تهدیدهای غیرقانونی هستید و در خوشی و عیاشی و بازی‌های خجالت‌آور غوطه خورده و به قبرستانی که نامش ایران است فاتحه می‌خوانید. چطور وجدان خود را راضی می‌کنید برای حکومت زودگذر اینقدر چاپلوسی از اجانب کرده، ذخایر ملت را به رایگان یا به مقداری ناچیز تسلیم آنها نموده و ظلم و ستم به زبردستان یعنی ملت بدبخت می‌کنید؟ چرا راضی می‌شوید حکومت خود، ملت خود و مملکت اسلام را عقب‌افتاده به دنیا معرفی کنید؟ نقض قانون اساسی سند عقب‌افتادگی است. رفراندوم غیر قانونی و در عین حال قلبی سند عقب‌افتادگی است. آزاد نگذاشتن ملت برای انتخاب وکیل و نصب اشخاص معلوم‌الحال به دستور دیگران، بی دخالت ملت دلیل ضعف و عقب‌افتادگی است.

شماها می‌دانید اگر ملت سرنوشت خود را در دست بگیرد، وضع شماها این نحو نیست و باید تا آخر کنار بروید و اگر ده روز آزادی به گویندگان و نویسندگان بدهید، جرایم شما برملا خواهد شد، قدرت آزادی دادن ندارید (الخائن خائف). سلب آزادی مطبوعات و دیکته کردن سازمان به اصطلاح امنیت سند عقب‌افتادگی است. هرچند جشن گرفتن برای اموری که در کشورهای دیگر اسمی از آن نیست با تحمیل خرج‌های کمرشکن به ملت، سند دیگری است. تسلیم به خواست‌های دولت پושالی اسرائیل و به خطر انداختن اقتصاد مملکت، سند ضعف و نوکری است و سند خیانت به اسلام و مسلمین است. اعطای مصونیت به اجانب، سند بزرگ عقب‌افتادگی و بی‌حیثیتی و تسلیم بی‌قید و شرط است. شما می‌دانید با تصویب این طرح چه خیانتی به این مملکت و اسلام کرده‌اید و چه ضربت‌های به استقلال این مملکت زده‌اید؟ البته مخالف این طرح، خائن و مستحق تبعید است!!

آقای هویدا نطق‌های اسفناگیزی که مع‌الاسف طبع شده است متضمن بعضی اعترافات است که به اساس استقلال کشور لطمه می‌زند که اینجانب از

تذکرش عار دارم، چرا جلوگیری از طبع و نشر این کتاب‌ها نمی‌کنید؟ عمداً با حیثیت این کشور بازی می‌کنید یا نمی‌توانید با این مغزهای معیوب ادراک کنید؟ آیا علمای اسلام که حافظ استقلال و تمامیت کشورهای اسلامی هستند گناهی جز نصیحت دارند؟ آیا حوزه‌های علمی غیر از خدمت به اسلام و مسلمین و کشورهای اسلامی گناهی دارند؟ اجانب اینها را سد راه نفوذ خود می‌دانند و به اضمحلال آنها کمر بسته و شماها مجری احکام دیگران و محکوم دلار هستید. کوبیدن حوزه‌های علمیه و حمله مسلحانه به مدرسه فیضیه و صحن مطهر قم و کشتار دسته‌جمعی ۱۵ خرداد جز خدمت کورکورانه به صاحبان دلار چه اسمی دارد؟ فشار به مراجع اسلام و علمای اعلام و محصلین حوزه‌های علمیه و تاخت و تاز به دانشگاه جز خدمت به اجانب چه نتیجه‌ای داشت؟ آنها نمی‌خواهند قرآن کریم و احکام آن حاکم بر ملل اسلام باشد تا ذخایر آنها را به یغما ببرند و کسی حرفی نزند و درعوض آنها را مصونیت دهد، آنها نمی‌خواهند ما در بین ملت آزاد باشیم و گویندگان ما آزاد باشند و شماها مع‌الاسف مأمور اجرا هستید، مأمور چشم و گوش بسته، مأمور بی‌چون و چرا. حوزه‌های علمیه، سپاه دانش و اخلاق و درستی بوده و هست به معنای واقعی، نه گزافه و صرف تبلیغ. شماها اگر دانش‌دوست هستید چرا حمله و حشیانه به مراکز دانش می‌کنید؟ چرا مدرسه فیضیه و دانشگاه را به خاک و خون می‌کشید؟ چرا محصلین علوم دینی را یک روز راحت نمی‌گذارید؟ چرا با دانشجویان در خارج و داخل این نحو معامله می‌کنید؟

آقای هویدا من وظیفه دارم شماها را نصیحت کنم، شماها از این ملت و در این آب و خاک پرورش پیدا کرده و صاحب عناوین شده‌اید، اینقدر با حیثیت این ملت بازی نکنید، به‌جای اینهمه گزافه و جنجال، خدمتی به این سر و پا برهنه‌ها کنید یا لااقل اینقدر با بهانه‌های مختلف آنها را رنج ندهید، از این کسبه بی‌بصاعت اینقدر اخاذی نکنید، اینقدر برای ارضای شهوات دیگران به علمای ملت و محصلین و دانشجویان فشار نیاورید، با اسرائیل دشمن اسلام و مسلمین، آواره‌کننده بیش از یک میلیون مسلم بی‌پناه، پیمان برادری نبندید، عواطف مسلمین را جریحه‌دار نکنید، دست اسرائیل و عمال خائن آن را به بازار مسلمین بیش از این باز نکنید، اقتصاد کشور را به خاطر اسرائیل و عمال آن به خطر نیندازید، فرهنگ را فدای هوس نمایید، از خدای بزرگ بترسید، دختران جوان گول‌خورده را به سربازخانه‌ها نبرید، به نوامیس مسلمین خیانت نکنید. آیا این حقیقت تلخ را که قبلاً انکار کردید و

گوینده آن را مستحق تعقیب دانستید، حالا هم که عمل کردید انکار می‌کنید؟ آیا فجایع جشن بیست و پنجمین سال را و بی‌فرهنگی‌ها که در آن کردید منکر هستید؟<sup>۲۲</sup>

از قهر خدا بترسید، از قهر ملت بترسید، با احکام خدای تعالی به نام دین مترقی بازی نکنید، با اسم قرآن به احکام اسلام لطمه نزنید، با حوزه دینی به اسم سرباز وظیفه پوچ بی‌فایده و با خدمتگزاران به فرهنگ و ملت، این نحو سلوک وحشیانه نکنید و بالاخره علمای امت را وادار نکنید که با شماها به‌طور دیگر سلوک کنند.

اینها شمهای از فجایع شماهاست نسبت به دین و دنیای ملت و گفتنی زیاد است؛ می‌گویم شاید شماها تنبیه شوید و به خود آید، شاید مراجع اسلام و علما و خطبای گرامی احساس وظیفه کنند، شاید طبقه جوان و روشنفکر و اصناف مختلف بیدار شده احساس وظیفه کنند، شاید جوامع بشری و مدعیان بشردوستی احساس وظیفه کنند، شاید سازمان ملل و غیر آن، بیش از این به نفع کشورهای بزرگ راضی نشوند ملل ضعیف پایمال شوند، شاید هیأت حاکمه و دستگاه جبار تا دیر نشده به خود آیند. «ان ربک لبالمرصاد و الله من ورائهم محیط»

والسلام علی من اتبع الهدی

روح‌الله الموسوی‌الخمنی<sup>۲۳</sup>

نامه آیت‌الله خمینی به هویدا، در مقایسه با تلگرافات و نامه‌های ایشان به علم، لحن ملایمتری دارد و اگر هویدا یک سیاستمدار واقعی بود و یا اختیاری از خود داشت، می‌توانست از همین نامه برای آشتی با روحانیت و پیش‌گیری از حوادثی که سالها بعد رخ داد بهره‌برداری نماید. ولی با وجود علم در وزارت دربار و تلقیناتی که او به شاه می‌کرد، هویدا جرأت طرح چنین مسائلی را با شاه نداشت. نامه آیت‌الله خمینی بی‌جواب ماند، ولی مسائلی که در این نامه عنوان شده بود دهان به‌دهان در میان مردم پخش شد و با برقراری ارتباط بین آیت‌الله خمینی و پیروانشان در تهران و قم زمینه حرکتی که در سالهای دهه ۱۳۵۰ شکل گرفت فراهم گردید.

سالهای حکومت هویدا، ظاهراً سالهای رونق و رفاه و پیشرفت در جامعه بود،

۲۲- اشاره به جشن‌های بیست و پنجمین سال سلطنت شاه در شهریور ۱۳۴۵ است.

۲۳- صحیفه نور، جلد اول، صفحات ۲۳۱ تا ۲۳۴



ولی در زیر پوشش ظاهری پیشرفت و رفاه، اختلاف طبقاتی روز به روز عمیق‌تر و نارضایی در سطح پائین جامعه روز به روز افزون‌تر می‌شد. ثروت مملکت، بخصوص از اوایل دهه ۱۳۵۰، با افزایش ناگهانی درآمد نفت، رو به فزونی نهاد. به‌طوریکه ساختار اقتصادی کشور قدرت جذب آن را نداشت. در نتیجه ریخت و پاش و خرج‌های گزاف و بیسوده آغاز شد و چون فقط قشر بالای جامعه از این ریخت و پاشها بهره می‌بردند، شکاف و اختلاف طبقاتی باز هم عمیق‌تر گردید. دوبرابر کردن حجم برنامه‌های عمرانی کشور، بدون پیش‌بینی امکانات اجرایی آن نیز چاره‌ساز نبود و یک نمونه کوچک از آشفتگی‌هایی که طی این سالها در اوضاع اقتصادی کشور به وجود آمد سفارش میلیاردها دلار کالا به خارج، بدون در نظر گرفتن حجم بنادر ایران برای تخلیه این کالاها بود، به طوری که کشتی‌ها چندین ماه در بنادر برای تخلیه محمولات خود معطل می‌شدند و سورشارژ کشتی‌ها به علت معطلی در بنادر ایران در سال ۱۳۵۵ از مرز یک میلیارد دلار (یکهزار میلیون دلار) گذشت، و این علاوه بر مواد غذایی و کالاهای فاسد شدنی بود که به دریا می‌ریختند!

هویدا در سه بخش عمده سیاست خارجی، امور اقتصادی و مسائل نظامی مسلوب‌الاختیار بود و به قول خودش «سیستم» حکومت طوری بود که نخست‌وزیر کشور عملاً نقشی در این سه رکن مهم حکومت نداشت: سیاست خارجی مستقیماً زیر نظر خود شاه بود و وزیران خارجه، از غلامعباس آرام گرفته تا عباسعلی خلعتبری فقط نقش منشی و مجری اوامر ملوکانه را بازی می‌کردند. فقط یکی از آنها، اردشیر زاهدی کم و بیش اختیاری از خود داشت، که او هم به هویدا اعتنا نمی‌کرد و در مدت چند سال تصدی وزارت خارجه حتی یک بار در جلسه هیئت دولت حاضر نشد!

امور اقتصادی و مالی را هم شاه شخصاً زیر نظر خود گرفته بود و دو وزیر مسئول این امور، جمشید آموزگار و وزیر دارائی و هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد، مستقیماً با خود شاه تماس داشتند و حضور آنها در جلسات هیئت دولت بیشتر برای به امضا رساندن تصویب‌نامه‌ها یا طرح لوایحی بود که می‌بایست به تصویب مجلس برسد. در مسئله نفت، نه فقط نخست‌وزیر، بلکه دکتر اقبال مدیرعامل شرکت ملی نفت هم کمترین نقشی به‌عهده نداشت: جمشید آموزگار وزیر دارائی و نماینده ایران در سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) تمام مسائل نفتی را مستقیماً با شاه حل و فصل می‌کرد و

هویدا یا دکتر اقبال در هیچ‌یک از مسائل حساسی که طی این سالها در روابط ایران با شرکتهای عضو کنسرسیوم نفت پیش آمد، یا تصمیماتی که وضع بازار جهانی نفت را دگرگون ساخت مورد مشورت قرار نگرفتند.<sup>۲۴</sup>

و بالاخره در مسائل نظامی، چه در مورد قراردادهای دوجانبه و چند جانبه‌ای که بین ایران و کشورهای بزرگ یا همسایگان منعقد شده بود، و چه در صرف هزینه‌های هنگفت برای خرید اسلحه و تقویت و توسعه نیروهای نظامی که بخش اعظم بودجه کشور را می‌بلعید، جز شاه کسی صاحب اختیار نبود و مقامات کشوری یا لشگری فقط می‌توانستند به سئوالاتی که خود شاه در این مورد عنوان می‌کرد پاسخ بدهند. شاه فرماندهان نیروها را جدا جدا به حضور می‌پذیرفت و در صورت ضرورت تشکیل جلساتی با همه فرماندهان نیز، به سبک استالین فقط به اظهار نظرهای فرماندهان در مواردی که خود عنوان می‌نمود گوش می‌داد و در نهایت خود او بود که تصمیم می‌گرفت.

نقش هویدا در این میان منحصر به بازیگری در صحنه سیاست داخلی ایران و حضور در جلسات حزبی یا نمایشات انتخاباتی بود. در اوایل حکومت هویدا، عطاءالله خسروانی وزیر کار که به دبیر کلی حزب ایران نوین انتخاب شده بود از هویدا تمکین نمی‌کرد و هویدا نه فقط بر هیئت دولت، بلکه بر حزب اکثریت هم تسلط نداشت. هویدا سرانجام با تمهید مقدماتی توانست موقعیت خسروانی را در رهبری حزب متزلزل کند و کاندیدای مورد نظر خود دکتر منوچهر کلالی را به مقام دبیر کلی حزب تعیین نماید. کلالی حزب ایران نوین را به صورت احزاب چپ به تشکیلات منظمی تبدیل کرد و شعبات حزبی را در سراسر کشور فعال نمود. گسترش تشکیلات حزب ایران نوین، که کم‌کم به کانون قدرت مستقلی تبدیل شد، کم‌کم خود شاه را به وحشت انداخت و تشکیل یک کنفرانس بزرگ حزبی در آذربایجان، که ضمن آن استقبالی «شاهانه» از کلالی به عمل آمد، به برکناری وی از دبیر کلی حزب انجامید. وحشت از گسترش

۲۴- نویسنده در مدت همکاری با دکتر جمشید آموزگار و عضویت در هیئت نمایندگی ایران در اوپک از نزدیک شاهد این واقعت بودم که دکتر آموزگار در مسائل نفتی فقط با شخص شاه مشورت می‌کرد و نمایندگان شرکت ملی نفت در هیئت نمایندگی ایران در اوپک هم به‌ندرت و فقط در مسائل فنی اظهار نظر می‌کردند.

تشکیلات و نفوذ حزب ایران نوین، علاوه بر گزارشات سازمان امنیت درباره فعالیت‌های این حزب، بیشتر ناشی از تلقینات علم بود که شاه را از عواقب ریشه‌دار شدن هویدا می‌ترساند. خود هویدا هم که بعد از برکناری کلالی، دبیر کلی حزب ایران نوین را به عهده گرفته بود، با تشکیل یک کنگره بزرگ حزبی در دیماه سال ۱۳۵۳ و دعوت از نمایندگان احزاب بزرگ جهان به این کنگره به اجرای نقشه‌ای که علم برای نابود ساختن حزب ایران نوین کشیده بود کمک کرد. در این کنگره، هویدا که دهمین سال نخست‌وزیری خود را به پایان رسانده بود و تصور می‌کرد جای پایش محکم شده است، مغرورانه گفت که در انتخابات آینده حتی یک نفر از کاندیداهای حزب رقیب (حزب مردم) را هم به مجلس راه نخواهیم داد! نمایندگان حزب مردم در مجلس که همه از عوامل علم بودند شکایت نزد او بردند و علم سرانجام زهر خود را ریخت و فکر تشکیل حزب واحد رستاخیز را نخستین بار او به شاه تلقین نمود.

شاه کمتر از دو ماه پس از تشکیل کنگره بزرگ حزب ایران نوین در استادیوم سرپوشیده مجموعه ورزشی آریامهر (آزادی فعلی) تصمیم خود را درباره انحلال احزاب ایران نوین و مردم و پان ایرانیست و تشکیل حزب واحد رستاخیز، در کنفرانسی با حضور رهبران سه حزب و مدیران مطبوعات اعلام داشت. نویسنده، که در آن زمان مدیریت مجله‌ای را به نام «مسائل جهان» به عهده داشتم، در این کنفرانس که روز یازدهم اسفند ۱۳۵۳ در کاخ نیاوران تشکیل شد حضور یافتیم و شرح کامل مذاکرات این جلسه را، که قسمتی از آن به دستور خود شاه پخش نشد، در کتاب «داستان انقلاب» نوشته‌ام. در این جلسه از هویدا نیز نه به عنوان نخست‌وزیر، بلکه به عنوان لیبر حزب ایران نوین دعوت به عمل آمده بود و خود او هم از موضوع تشکیل جلسه و تصمیمی که شاه می‌خواست ابلاغ بکند اطلاع نداشت. شاه کمی بعد از این که همه مدیران مطبوعات و رهبران سه حزب موجود کشور (هویدا، فضائلی دبیر کل حزب مردم و پزشکیور رهبر حزب پان ایرانیست) در جلسه حضور یافتند، به اتفاق علم وزیر دربار و معینیان رئیس دفتر مخصوص خود وارد سالن شد و بعد از مقدمه‌ای درباره پیشرفت‌های کشور و لزوم مشارکت همه نیروهای کارآمد در کار سازندگی کشور، تصمیم خود را درباره انحلال احزاب موجود و استقرار سیستم یک حزبی در ایران اعلام داشت. هنگامی که شاه این تصمیم غیر منتظره را اعلام داشت، آثار ناراحتی و شوک

عصبی در قیافه هویدا نمایان بود و نویسنده در همان لحظه نگاه مودبانه علم را به هویدا که در سمت راست سالن در مقابل او نشسته بود، توأم با لبخندی تمسخرآمیز، مشاهده می‌کردم.

شاه برای این که از اثر روانی شوک وارده بر هویدا بکاهد خود او را به دبیر کلی حزب واحد کشور، که به پیشنهاد خود شاه نام «رستاخیز» بر آن نهادند، منصوب کرد. ولی حزب رستاخیز با ورود نمایندگان از حزب مردم، که همه در اختیار علم بودند، و بعضی عناصر مستقل که از هویدا حرف‌شنوی نداشتند، از کنترل او خارج شد. در انتخابات دوره بیست و چهارم مجلس شورای ملی نیز که برای نخستین بار بر اساس سیستم تک حزبی انجام گردید، کارگردان اصلی انتخابات جمشید آموزگار وزیر کشور و رقیب اصلی هویدا برای احراز مقام نخست‌وزیری بود و بسیاری از نمایندگان حزب ایران نوین که طرفدار هویدا بودند از فعالیت در انتخابات منع شدند.

نویسنده در اوایل شهریورماه سال ۱۳۵۴، که انتخابات رستاخیزی به انجام رسیده و مجلس بیست و سوم روزهای آخر عمر خود را می‌گذرانید در کاخ نخست‌وزیری با هویدا ملاقات کردم و در اولین برخورد دریافتیم که او با هویدای شش ماه قبل به کلی تفاوت کرده است. البته از ادب و مهربانی و تواضع او چیزی کاسته نشده بود، ولی دیگر نشاط پیشین را نداشت و خونسردی و آرامش همیشگی وی، جای خود را به نوعی تشویش و نگرانی داده بود. وقتی وارد اطاق او شدم، برخلاف معمول از پشت میزش برخاسته و به وسط اطاق آمده بود و پیش از این که پشت میزش بنشیند، مرا به گوشه‌ای کشید و آهسته در گوشم گفت «طلوعی، من از این که این دوره در مجلس نیستی متأسفم. می‌دانی که من در انتخابات این دوره دخالت زیادی نداشتم و کارها دست رفیق خودت<sup>۲۵</sup> بوده... البته در مورد تو تحقیق کردم و به من گفتند ساواک درباره تو گزارش منفی داده است»<sup>۲۶</sup> گفتم: من برای گله و شکایت نزد شما نیامده‌ام و از

۲۵- مقصودش جمشید آموزگار وزیر کشور بود.

۲۶- هویدا راست می‌گفت و ساواک بدون ذکر دلیل مشخصی تجدید انتخاب مرا به نمایندگی مجلس مصلحت تشخیص نداده بود. انتخاب من به نمایندگی مجلس در دوره بیست و سوم و درگیری با ساواک در مدت نمایندگی، خود داستان مفصلی دارد که اگر عمری باقی بود در خاطرات زندگی پرنشیب و فراز خود آن را خواهم نوشت. فقط تذکر این نکته را ضروری می‌دانم

موضوع گزارش منفی ساواک و دلایل آن هم کم و بیش اطلاع دارم. من فقط می‌خواستم اطلاعاتی را که از نابسامانی اوضاع دارم در اختیار شما بگذارم و در ضمن خواهش کنم که ترتیب انتقال مرا از وزارت دارائی به وزارت خارجه بدهید، چون چند روز دیگر که دوره نمایندگی مجلس به سر می‌رسد ناچار باید به وزارت دارائی برگردم، ولی با سوابقی که با هوشنگ انصاری (وزیر وقت امور اقتصادی و دارائی) دارم نمی‌توانم با او کار کنم. در ضمن اگر مأموریتی در خارج از کشور به من داده شود چند سالی از شر من راحت خواهید شد!

هویدا به من قول داد که درباره انتقال من از وزارت دارائی به وزارت خارجه و مأموریتی در خارج از کشور با وزیر خارجه صحبت کند، که این کار را هم کرده بود، ولی وزیر خارجه وقت (عباسعلی خلعتبری) به دلایلی که بر من روشن نیست، و مخالفت ساواک می‌تواند یکی از آن دلایل باشد، از انتقال من به وزارت خارجه و دادن مأموریتی در خارج از کشور خودداری نمود و من ناچار به همکاری با هوشنگ انصاری به عنوان «مشاور وزیر در امور مالیاتی» تن در دادم، که خود داستان مفصلی دارد و در اشاره‌ای به این وزیر، که از بازیگران اصلی رژیم گذشته و از بدنام‌ترین آنها بود، شمه‌ای از آن را بیان خواهم کرد.

بعد از این ملاقات، دیدار دیگری هم با هویدا در اواخر سال ۱۳۵۵ داشتم و او را پریشانحال‌تر از گذشته یافتم. در این آخرین دیدار، کاملاً متوجه این موضوع شدم که هویدا از پاسخ دادن به بعضی از سئوالات من طفره می‌رود و در مقابل انتقاداتی که از اوضاع عمومی کشور و اعمال بعضی از وزیران، منجمله وزیر مسئول خودم هوشنگ انصاری، به عمل می‌آورم دفاع نامربوط و غیر موجهی می‌کند. در پایان این ملاقات احساس کردم که هویدا به واسطه دوستی و ارتباط من با جمشید آموزگار وزیر کشور و رقیب بالقوه او برای مقام نخست‌وزیری، در صحبت کردن با من احتیاط به خرج می‌دهد، ولی بعداً از دکتر احسان نراقی که بیشتر از من با او محشور، و از هر جهت

→

که ساواک، علاوه بر مواردی که مربوط به شخص من می‌شد، به‌طور کلی با انتخاب کسانی که موقعیت و نفوذ محلی داشتند و خود را وکیل طبیعی مردم می‌دانستند مخالفت می‌کرد، زیرا اشخاص بی‌ریشه را راحت‌تر در اختیار خود می‌گرفت!

مورد اعتماد وی بود، شنیدم که هویدا در دو سال آخر نخست‌وزیری خود متوجه شده بود ساواک در اطاق او میکروفون مخفی گذاشته و به همین جهت در صحبت‌های خود با مراجعین و دوستانش خیلی احتیاط می‌کرد و بیش از حد معمول از شاه تملق می‌گفت! بعد از شنیدن این مطالب از دهان نراقی تازه متوجه شدم که چرا هویدا در ملاقات قبلی، بعضی مطالب را در وسط اطاق و در گوشی با من در میان گذاشت.

\* \* \*

از اوایل ۱۳۵۶ ستاره بخت هویدا به سرعت رو به افول نهاد: از یک سو حکومت تازه آمریکا به ریاست کارتر، عدم رضایت خود را از روند اوضاع ایران آشکار ساخته و خواهان تغییری جدی در خط مشی دولت ایران، بخصوص در زمینه مسائل مربوط به حقوق بشر و آزادیهای سیاسی بود و از سوی دیگر علائم بحران اقتصادی، که حاصل ریخت و پاش‌های گذشته و برنامه‌ریزیهای غلط بود، به تدریج آشکار می‌شد. قطع مداوم نیروی برق از اوایل تابستان ۱۳۵۶ به منزله زنگ خطری برای صنایع و اقتصاد ایران به صدا درآمد و رؤیای «تمدن بزرگ شاه» و وعده تبدیل ایران به پنجمین قدرت جهان به مسخره گرفته شد.

سرانجام روز پانزدهم مرداد سال ۱۳۵۶، شاه هویدا را احضار و به‌وی تکلیف استعفا کرد و بلافاصله گفت که برای او پست وزارت دربار را در نظر گرفته و از علم که بیمار و در فرانسه بستری است خواسته است استعفا دهد. هویدا مثل همیشه بدون چون و چرا به فرمان شاه گردن نهاد و با کسب اجازه از شاه در خبر استعفای خود که برای روزنامه‌ها فرستاد نوشت که چون به امر شاهنشاه در سمت دیگری انجام وظیفه خواهد کرد از مقام نخست‌وزیری کناره‌گیری می‌کند.

به این ترتیب دوران نخست‌وزیری مردی که در نقش یک محلل مقام نخست‌وزیری را به عهده گرفت و رکود طول مدت صدارت را در تاریخ ایران شکست، به سر رسید. هویدا جمعا دوازده سال و شش ماه و ده روز نخست‌وزیر بود، در حالی که طولانی‌ترین دوره نخست‌وزیری پیش از او (صدارت حاج مخبرالسلطنه هدایت در دوره سلطنت رضاشاه) از شش سال و شش ماه تجاوز نکرد.

در اینجا، پیش از پرداختن به وقایع دوران وزارت دربار هویدا و سرنوشت او باید یادآوری کنم که هویدا علاوه بر اطاعت بی‌چون و چرا و تملق زیاده از حد نسبت به شاه

عیب بزرگ دیگری هم داشت و آن دزدپرواری و سهل‌انگاری در مورد دوستان و اطرافیان فاسدش، و حتی حمایت از آنها بود. در مورد صحت و سقم نسبت‌هایی که دربارهٔ سوءاستفاده‌های خود هویدا به او می‌دهند و پول‌هایی که می‌گویند در بانکهای خارجی داشته اطلاعی ندارم، ولی در سوءاستفاده‌های کلان بعضی از اطرافیان او در زمان نخست‌وزیری تردیدی وجود ندارد و چندتن از آنها که در جریان انقلاب از ایران خارج شدند اکنون با ثروتهای بادآورده زندگی مرفهی در اروپا و آمریکا دارند.

\*\*\*

از روز شانزدهم مرداد ماه ۱۳۵۶ جمشید آموزگار در مقام نخست‌وزیری و هویدا در مقام وزارت دربار شروع به کار کردند. وزارت دربار هویدا نیز سیزده ماه به طول انجامید و هویدا فردای جمعهٔ خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ از مقام خود استعفا داد. هویدا در طول مدت تصدی وزارت دربار، به گمان این که می‌تواند با تضعیف آموزگار دوباره به مسند نخست‌وزیری بازگردد، از هیچ‌گونه کارشکنی در کار او خودداری نمی‌کرد، به طوری که ابتکار نوشتن مقالهٔ اهانت‌آمیز دربارهٔ آیت‌الله خمینی را نیز که آتش انقلاب ایران را روشن کرد، به او نسبت می‌دهند.<sup>۲۷</sup>

هویدا در دوران تصدی وزارت دربار برخلاف دوران نخست‌وزیریش کمتر در انظار ظاهر می‌شد و دربارهٔ مسائل جاری کشور اظهارنظری نمی‌کرد. اما نظریات او را در این دوران از لابلای خاطرات سرآنتونی پارسونز<sup>۲۸</sup> سفیر انگلیس در ایران در زمان انقلاب، که مدعی است از دوستان قدیمی هویدا بوده است، می‌توان دریافت. پارسونز می‌نویسد در حدود یک ماه بعد از حوادث قم، که به دنبال انتشار مقالهٔ اهانت‌آمیز دربارهٔ آیت‌الله خمینی رخ داد «یک روز عصر برای ملاقات هویدا به دفتر کارش در نزدیکی

۲۷- قدر مسلم این است که مقالهٔ مورد بحث به وسیلهٔ هویدا برای درج در روزنامه‌ها ارسال شده بود. ولی این که مبتکر نوشتن این مقاله خود شاه بوده یا هویدا این فکر را به شاه تلقین کرده است روشن نیست. نخست‌وزیر وقت جمشید آموزگار ظاهراً در جریان تهیهٔ چنین مقاله‌ای نبوده است و بعد از آن که مقاله را برای چاپ به روزنامهٔ اطلاعات می‌فرستند از آن مطلع می‌شود. داریوش همایون وزیر اطلاعات وقت نیز که خود متهم به نوشتن این مقاله است بارها گفته است که مقاله را وزیر دربار و هویدا برای او فرستاد و او از مضمون آن اطلاعی نداشته است!

کاخ سعدآباد واقع در شمال تهران رفتیم. ما دربارهٔ بعضی مسائل جاری و موضوعات مورد علاقهٔ فیما بین صحبت کردیم تا این که هویدا گفت با دندانپزشک خود قرار دارد و باید دفترش را ترک کند. مطب دندانپزشک هویدا در جنوب تهران و دورتر از محل سفارت بود. هویدا پیشنهاد کرد شخصاً مرا به سفارت برساند تا بین راه بیشتر بتوانیم با هم صحبت کنیم. هویدا پشت رل اتومبیل خود نشست و من هم در کنار او قرار گرفتم و بدون اسکورت و محافظ به طرف شهر حرکت کردیم. در حدود ساعت ۹ شب بود و خیابانها کاملاً روشن بودند. وقتی که ما در خیابانهای مرکزی شهر در ترافیک گیر کردیم، چند نفر از عابرین پیاده و چند کارگر که در یک کامیون نشسته بودند هویدا را شناختند و دور اتومبیل ما جمع شدند. هویدا پنجره را باز کرد و با آنها به صحبت و شوخی پرداخت. در بین راه ما راجع به مسائل داخلی ایران هم صحبت کردیم و من نگرانی‌های خودم را دربارهٔ وضع ایران با او در میان گذاشتم. سئوالاتی که من مطرح کردم به طور خلاصه از این قرار بود که چرا شاه به تمایلات و خواستهای مردم برای برقراری رابطه و گفت و گو با او پاسخ مثبت نمی‌دهد؟ او از اعمال خشونت‌آمیزی نظیر آنچه در قم روی داد چه نتیجه‌ای می‌خواهد بگیرد؟ و بالاخره این که خود او اوضاع را چگونه می‌بیند؟ پاسخ هویدا به این سئوالات، که هرگز آن را فراموش نمی‌کنم. به طور خلاصه از این قرار بود:

خوب... تونی<sup>۲۹</sup> شما مفهوم گفت و شنود (دیالوگ) را از نظر اعلیحضرت همایونی می‌دانید. از نظر ایشان گفت و شنود یعنی این که «من می‌گویم، شما بشنوید»! او همین است و تغییر نخواهد کرد. دولت می‌تواند در حیطة قدرت خود کاری انجام دهد. آموزگار مرد برجسته و باهوش و با استعدادی است، ولی فاقد خصوصیات ضروری یک سیاستمدار در برقراری رابطه با مردم است. من امیدوارم او پیش از این که خیلی دیر بشود این معنی را دریابد که دولت فقط یک سازمان اداری و بوروکراتیک نیست.

۲۹- «تونی» اسم مخفف و خصوصی آنتونی پارسونز سفیر انگلیس است و این گونه صحبت بین هویدا و سفیر انگلیس خصوصیت آنها را نسبت به هم نشان می‌دهد.



با وجود این شما خیلی نگران نباشید... اوضاع آنقدرها هم که فکر می‌کنید بد نیست. ما اگر چند تانک به خیابانها بیآوریم اوضاع آرام خواهد شد، ولی فعلاً احتیاجی به این کار نیست.<sup>۳۰</sup>

این گفتگو بین هویدا و سفیر انگلیس مربوط به روزهای بیستم تا بیست و پنجم بهمن ۱۳۵۶ است و می‌دانیم که پیش‌بینی‌های توأم با خوش‌بینی هویدا درست از آب درنیامد و چند روز بعد از همین اظهار نظر خوش‌بینانه بود که وقایع خونین تبریز در چهلمین روز شهدای حوادث قم روی داد و از آن به بعد هر چهل روز یک‌بار با وسعت بیشتری تکرار گردید.

فریدون هویدا، برادر هویدا نیز که در سالهای آخر حکومت هویدا نماینده ایران در سازمان ملل متحد بود، در کتاب خود تحت عنوان «سقوط شاه» که در سال ۱۹۸۰ به زبان فرانسه در پاریس چاپ شد، به آخرین ملاقات خود با برادرش در اوایل سال ۱۳۵۷ اشاره کرده و می‌نویسد «برادرم با من هم‌عقیده بود که چهره شاه به سختی لطمه خورده و نارضائی عمومی روبه فزونی است. او می‌گفت: مسئول اصلی سقوط اعتبار و حیثیت شاه اعضای خانواده او هستند و اگر روزی شاه تاج و تخت خود را از دست بدهد بیشتر به خاطر برادران و خواهرانش خواهد بود. من بارها به ارباب<sup>۳۱</sup> گفتم که اگر می‌خواهد مردم مبارزه با فساد را باور کنند باید این کار را از خانواده و اطرافیان خود شروع کند. اما کو گوش شنوا؟... در سال ۱۹۷۵ که کمیسیون تحقیقات سنای آمریکا پرداخت میلیونها دلار رشوه به مقامات سطح بالا در ایران، از جمله اعضای خانواده شاه را فاش کرد، او با صراحت به من گفت که این یک امر طبیعی است و برادران و خواهران او هم مثل همه حق دارند برای تأمین مخارج زندگی خود درآمدی کسب کنند و رسم پرداخت کمیسیون (پورسانت یا حق و حساب) در معاملات یک امر جاری و معمول در تمام دنیا است!... برادرم افزود که من بالاخره او را به تنظیم مقرراتی برای محدود ساختن دخالت اعضای خانواده سلطنتی در معاملات دولتی راضی

۳۰- غرور و سقوط - نویسنده: سرآنتونی پارسونز. مترجم محمود طلوعی (راستین).

انتشارات هفته. صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱.

۳۱- مقصود شاه است.

کرده‌ام، و مقررات هم حاضر و آماده است، ولی هر وقت از او اجازه انتشار این مقررات را می‌خواهم، می‌گوید فعلاً صبر کنید...»<sup>۳۲</sup>

سرانجام با بالا گرفتن موج انقلاب، نخست آموزگار و سپس هویدا مجبور به استعفا شدند. هویدا بعد از استعفا در اواخر شهریورماه ۱۳۵۷ می‌توانست از کشور خارج شود و زندگی خود را نجات بدهد، ولی با خوش بینی و خوش باوری در ایران ماند و در خانه مادرش در دروس اقامت گزید. آنتونی پارسونز سفیر انگلیس که تازه از مسافرتی به انگلستان به تهران بازگشته بود در زمان معزولی و خانه‌نشینی هم به دیدن دوست قدیمش رفت. در خاطرات او از ملاقات با هویدا بعد از کناره‌گیری از وزارت دربار می‌خوانیم:

«چند روز پس از مراجعت به تهران، به ملاقات هویدا رفتم. او از سمت وزارت دربار برکنار شده و در خانه کوچک مادرش در شمال تهران زندگی می‌کرد. ما در اطاق مطالعه کوچک او که دیوارهایش پشت انبوه کتابها پنهان شده بود نشستیم. من نظر او را راجع به اوضاع پرسیدم. هویدا با همه نگرانی‌هایی که نسبت به آینده داشت ناامید به نظر نمی‌رسید. به عقیده او مشکل اساسی بی‌تصمیمی شاه و ناتوانی او در ارائه یک سیاست روشن و مشخص به مردم و قاطعیت در اعمال این سیاست بود: اگر او واقعاً قصد آزاد سازی و اجرای قانون اساسی را دارد باید با قاطعیت این تصمیم را به موقع اجرا بگذارد و اگر می‌خواهد حکومت نظامی برقرار کند باید مقررات آن را عملی سازد. به عقیده هویدا شاه بر سر این دوراهی مانده بود و نمی‌توانست درباره انتخاب یکی از آن دو تصمیم بگیرد. حکومت نظامی اعلام شده بود ولی مقررات آن اجرا نمی‌شد. تدابیر مسکن شریف‌امامی مانند آزادی مطبوعات با مقررات حکومت نظامی تطبیق نمی‌کرد و تعارض آنها با یکدیگر مشکلاتی به وجود آورده بود. هویدا سپس گفت شاه اکنون نیاز شدیدی به مشاورین صدیق و بی‌غرض دارد که جز منافع و مصالح کشور به چیزی نیندیشند و شاید حالا گوش شنوایی برای پذیرفتن حرف درست و منطقی داشته باشد. من به او گفتم که چرا خودش این کار را نمی‌کند. هویدا گفت که در اوضاع و احوال فعلی رفت و آمد او به دربار و ملاقات با شاه از نظر سیاسی برای او خطرناک

است و به علاوه پس از برکناری وی از وزارت دربار، ملاقات و مشورت شاه با او انعکاس خوبی نخواهد داشت و برای خود شاه زیان بخش خواهد بود. هویدا افزود که گاهی به وسیله تلفن با شهبانو صحبت می کند و نظریات خود را به او می گوید و ضمن بیان این مطلب از شهبانو به عنوان یک زن جسور و باعرضه یاد کرد. وقتی که از او خداحافظی می کردم از من خواست که با شاه مرتباً در تماس باشم و مشورت خود را از او دریغ نکنم. هنگام خروج از خانه به مادر هویدا هم ادای احترام کردم و سپس به اتفاق هویدا قدم زنان تا در خانه آمدیم. در اطراف خانه چند نفر مأمور امنیتی با لباس شخصی پرسه می زدند و هویدا با اشاره به آنها آهسته گفت «من نمی دانم اینها زندانبان من هستند یا مأمور محافظت من!»<sup>۳۳</sup>

آنتونی پارسونز در دنباله خاطرات خود به موضوع بازداشت هویدا و آخرین گفتگویی که با هویدا داشته اشاره کرده و می نویسد: «من روز هفتم نوامبر (۱۶ بهمن ۱۳۵۷ - فردای تشکیل دولت نظامی) با شاه ملاقات کردم. موضوع مبارزه با فساد فکر او را به خود مشغول داشته بود. اولین خبری که به من داد بازداشت ژنرال نصیری رئیس سابق ساواک و ژنرال خادمی رئیس پیشین هواپیمائی ملی بود (خادمی پیش از بازداشت خودکشی کرد و شایع شد مأمورانی که برای بازداشت وی رفته اند او را کشته اند). شاه پس از کمی تأمل به من گفت که ژنرالها می خواهند هویدا را هم بازداشت کنند. من دیگر نتوانستم خودداری کنم و گفتم اعلیحضرت می دانند که من و هویدا بیست سال است با هم دوست هستیم، ولی آنچه مرا وادار به سخن گفتن می کند سابقه دوستی با او نیست. او سیزده سال نخست وزیر شاه بوده است. توقیف او در حکم توقیف شاه است. محاکمه او در حکم محاکمه شاه است و محکومیت او محکومیت شاه تلقی خواهد شد. به دنبال این بیان صریح من سکوتی طولانی برقرار شد و شاه بالاخره زیر لب مطلبی درباره عدم تمایل خود به انتقامجویی سیاسی گفت و موضوع صحبت را عوض کرد!

«آن شب وقتی به سفارت برگشتم درباره سرنوشت هویدا فوق العاده نگران و بیمناک بودم. من می دانستم که نظامی ها از او نفرت دارند - خود هویدا هم همیشه آنها را به دیده حقارت می نگریست - و یقین داشتم اگر هویدا به زندان بیفتد، چه رژیم باقی بماند و چه سرنگون شود زنده بیرون نخواهد آمد. صبح روز بعد به ویلای کوچک

هویدا در شمال تهران تلفن کردم و با کلمات رمز و ایما و اشاره به او گفتم می‌ترسم ارباب سابقش او را به دست دشمنانش بدهد و تا وقت باقی است باید به فکر نجات خود از این مخمصه باشد. هویدا خندید و گفت «تونی عزیز... من یک ایرانی هستم و کاری نکرده‌ام که از آن شرمسار باشم. من به‌هیچوجه خیال فرار ندارم...». من درباره‌ی جدی بودن خطری که او را تهدید می‌کرد تأکید بیشتری کردم و گفتم از فکر قهرمان شدن دست بردارد، ولی هویدا با همان خونسردی گفت «نه. بگذار هر چه دلشان می‌خواهد بکنند. اگر قرار باشد روزی مرا محاکمه کنند من خیلی حرفها برای گفتن دارم، حالا هم سرم گرم خواندن داستانهای پلیسی است. از این کتابها زیاد دارم و تا آنها را تمام نکنم این جا خواهم ماند». من دیگر اصرار نکردم و هر دو ما توافق کردیم که بهتر است مستقیماً به او تلفن نکنم. قرار شد چند روز بعد مجدداً با او تماس بگیرم، ولی هویدا را همان شب بازداشت کردند و من دیگر هرگز او را ندیدم...»<sup>۳۴</sup>

هویدا پس از بازداشت در محلی جدا از سایر بازداشت‌شدگان، در مهمانسرای ساواک در روستای «شیان» واقع در شمال شرق تهران، به‌سر می‌برد و با او مثل یک زندانی رفتار نمی‌شد. شاه بعد از اعدام هویدا در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی فرانسوی «لوموند» ضمن ابراز خشم و تأسف فراوان از قتل نخست‌وزیر سابق خود مدعی شد که قبل از ترک تهران با هویدا تماس گرفته و از او خواسته بود که همراه وی از ایران خارج شود، ولی هویدا پیشنهاد او را نپذیرفته بود! فریدون هویدا در خاطرات خود می‌نویسد: این ادعای شاه کذب محض است و برعکس وقتی یکی از بستگان ما، بدون اطلاع خود هویدا، به شاه مراجعه کرد و از او خواست برادرم را نیز همراه خود ببرد، شاه که در آن روزها جز حفظ جان خود و اعضای خانواده‌اش به چیزی نمی‌اندیشید، به این تقاضا ترتیب اثری نداد.

فریدون هویدا اضافه می‌کند شاه نه فقط به فکر نجات برادرم نبود، بلکه با پیشنهاد بختیار برای ترتیب یک محاکمه‌ی نمایشی و اعدام هویدا هم موافقت کرده بود، زیرا ایلخانه بر این باور بود که با قربانی کردن برادرم مردم آرام خواهند شد و سلطنت او دوام خواهد یافت! فریدون هویدا به مقاله‌ای از «اریک رولو»<sup>۳۵</sup> نویسنده‌ی روزنامه‌ی فرانسوی

۳۴- غرور و سقوط... صفحات ۱۵۵ تا ۱۵۷

لوموند در این مورد استناد کرده و می‌نویسد برادرم در صورت دوام رژیم شاه هم سرنوشت بهتری نداشت و در هر حال تیرباران می‌شد...»

\* \* \*

روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ هویدا ناگهان متوجه شد که محافظین و زندانبانان او فرار کرده و رفته‌اند. تنها چیزی که به فکر او رسید این بود که به یکی از بستگانش به نام خانم دکتر فرشته رضوی تلفن کند و از او بخواهد که با بعضی از دوستانش تماس بگیرد و برای نجات او چاره‌جویی نماید. نیم ساعت بعد که مجدداً به فرشته رضوی تلفن کرد، خانم رضوی به او گفت که با چند نفر تماس گرفته و همه می‌گویند بهتر است از آن محل فرار کند و خود را به جای امنی برساند. هویدا گفت فرار از آنجا خالی از خطر نیست و او را خواهند شناخت و بعد به خاطرش آمد که چندی قبل داریوش فروهر (وزیر کار دولت موقت) را از زندان نجات داده و ممکن است در این شرایط برای نجات او قدمی بردارد. از خانم رضوی خواست به هر ترتیبی شده داریوش فروهر را پیدا کند و بقیه کارها را به عهده او بگذارد.

انتظار هویدا خیلی طول نکشید. تقریباً دو ساعت بعد عده‌ای مأمور مسلح به اتفاق دو نفر معمم وارد مهمانسرای ساواک در روستای شیان شدند و هویدا را با خود بردند. هویدا در هفته‌های اول در اقامتگاه موقت آیت‌الله خمینی در مدرسه علوی زندانی بود و از آنجا به زندان قصر انتقال یافت.

هویدا بعد از بازداشت به وسیله نیروهای انقلابی، فقط یک‌بار، روز بیست و سوم بهمن ۱۳۵۷، با خبرنگاران مواجهه داده شد. در این برنامه، که دکتر ابراهیم یزدی اداره‌کننده آن بود، سؤال و جواب‌هایی به شرح زیر با هویدا به عمل آمد:

س - شاه شما را به زندان انداخت تا خودش را نجات بدهد، حالا امروز نسبت به شاه چه احساسی دارید؟ آیا او را مفسر می‌دانید؟

ج - «سیستم» را... همه سیستم را مفسر می‌دانم.

س - درباره بازداشت خود چه نظری دارید؟

ج - یک روز آمدند و طبق ماده ۵ حکومت نظامی مرا توقیف کردند. از آن‌پس تا حالا به هیچ دادگاهی نرفتم. دیروز در بازداشتگاه هیچ‌کس نبود و بنده خودم تصمیم گرفتم آنجا بمانم و خودم را به مقامات رسمی مملکت مثل این آقا

(اشاره به دکتر یزدی) نسلیم کنم. توسط آشنایان با کمیته تماس گرفته شد و بنده را به این جا آوردند، و گرنه همان شش ماه پیش می توانستم بروم.

س - نظر شما درباره «دادگاه انقلاب» چیست؟

ج - نمی دانم چه جور دادگاهی است. حتماً طبق اصول صحیح اسلامی خواهد بود...

س - روابط شما با ساواک چه گونه بود؟

ج - رئیس ساواک معاون نخست وزیر بود، اما مسئولش خود او بود نه من، مسئول تمام جزء جزء آن...

س - پس نقش شما در این وسط چه بود؟

ج - این مسائل همه ناشی از سیستم است. قانون اساسی هم همین طور. مسائل روشن خواهد شد.

س - کدام سیستم؟ مگر شماها نبودید که این سیستم را می ساختید؟

ج - فرار نیست من در این جا محاکمه شوم. به هر حال گفتم که مقصر سیستم است. مسائل را باید با توجه به زمان وقوع آن بررسی کرد...

س - تا چه حد خود را در ایجاد فضای اختناق مقصر می دانید؟

ج - من هم به اندازه هر فرد ایرانی دیگر در این مورد مسئولم... ۳۷

روز دهم فروردین ۱۳۵۸، هویدا مانند سایر مقامات رژیم سابق که در زندان قصر از آنها اخذ رأی به عمل آمد، به الغاء رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری اسلامی رأی داد، ولی این رأی مثبت کمکی به نجات او نکرد و روز ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۸ بعد از یک محاکمه سریع، محکوم به اعدام و بلافاصله تیرباران شد. خلاصه ادعای دادستان انقلاب و دفاعیات او به شرح زیر است:

#### الف - خلاصه ادعای دادستان:

\* هویدا با حمایت سیاست آمریکا از طریق پلکان کانون مترقی روی کار آمد.

\* هویدا عضو لژ فراماسونری بود.

\* در حکومت او قراردادهای ظاهراً صلاحی در مورد نفت و سایر منابع زیرزمینی کشور بسته شد.

\* در زمان عضویت وی در کابینه حسنعلی منصور لایحه کاپیتولاسیون به تصویب رسید.

\* در حکومت وی سانسور به شدیدترین وجه ممکن برقرار بود و به موجب یک مدرک موجود در پرونده وی شخصاً با عصبانیت در یک جلسه گفته است: «بله کتاب را سانسور می‌کنیم و احتیاجی هم به پرده‌پوشی نداریم. مصالح مملکت و نظام شاهنشاهی ایران برای ما عافوق همه چیز است...»

\* در حکومت وی زجر و شکنجه و اعدام روشنفکران و روحانیون و آزادیخواهان رواج داشته است.

\* قسمتی از بودجه مملکت صرف مخارج ساواک شده است.

\* عده‌ای عمده به سر درست کرده بود که دست او و شاه را ببوسند و آنها را به منابر می‌فرستاد تا از رژیم تعریف کنند.

\* به خاطر منافع امپریالیسم جوانان ما را در ظفار (که مردمش به خاطر آزادی قیام کرده بودند) به کشتن داد.

\* انتخابات قلابی به راه انداخت و کسانی را که به مجلس می‌فرستاد، یک نفر هم از مردم طرفدار آنها نبودند.

\* دوستان خود را برسبیل رفاقت بر مسند قدرت می‌نشاند.

\* قوه قضائیه مملکت را به فراماسونها سپرد.

\* ارتش را فقط به منظور مقابله با خواستهای آزادیخواهانه مردم تجهیز می‌کرد.

\* تقویم ما را عوض کرد تا رابطه مردم را با روحانیت از بین ببرد.

\* مستشاران نظامی آمریکا را بر تمام شئون مملکت مسلط کرد.

\* کشاورزی و دامپروری را در مملکت نابود کرد.

\* درحالی که مردم مملکت در فقر می‌سوختند، وام به دولتهای خارجی می‌داد.

\* با تشکیل حزب ایران نوین و رستاخیز مملکت را به نابودی کشاند و وقتی از او سؤال می‌شود این حزب بازی چه بود، می‌گوید «من دبیرکل حزب بودم ولی شخصاً معتقد به حزب نبودم!»

در پایان ادعاینامه هم آمده بود: حرف ملت این است که شما می‌دانستید رژیمی که حکومت می‌کند به وسیله شاه و به وسیله آمریکا ایجاد شده است و به

وسیله آمریکا اداره می‌شود. خلاف قانون اساسی و خلاف شرع و خلاف اصول بشر عمل می‌کرده است... با تمام این احوال شما استعفا نکردید و اقدامی در جهت تعویض و تغییر این رژیم نکردید، سهل است هر چه بیشتر خفقان را افزودید، هر چه بیشتر آزادی را گرفتید، هر چه بیشتر ما را به دامن اجنبی انداختید و آینده ما را در اختیار اربابانان گذاشتید. حال اگر جوابی برای ملت ایران دارید دادگاه و دادرای انقلاب حاضرند گوش کنند.

امیرعباس هویدا، پس از بیان مقدمه‌ای که مربوط به بازجوییهای قبلی از وی بود، گفت:

من اطمینان دارم افرادی که در این دادگاه تصمیم می‌گیرند، حتماً هیچ‌گونه نظری، نه این طرف و نه آن طرف ندارند. حتماً روی اصل عدالت اسلام تصمیم خواهند گرفت...

... من تعجب می‌کنم که صحبت از اربابان من کردند، و منظورشان در واقع از ادای کلمه اربابان آمریکائیا بود. اگر آمریکائیا اربابان من بودند، من این‌جا چه کار می‌کردم. الان بنده این‌جا خدمتتان نبودم! بین تمام نخست‌وزیرانی که قبل از من و بعد از من بودند، کدامشان در این‌جا، در تهران، هستند!... بنده از هفتم آبان زندانی هستم. چند بار زندان را تغییر دادند...

من که عقل کل نیستم... چرا همه گناهان را به گردن من می‌اندازید... اگر بنده به اطلاع شما می‌رساندم که وقتی قشون ایران به ظفار رفت من یک ماه و نیم بعد مطلع شدم، آن هم به وسیله یک سفیر خارجی، که قشون ایران به ظفار رفته است، بنده تفسیری ندارم. سیستمی که در این مملکت بود همه آقایان آن سیستم را از نزدیک دیده بودید...

... سیستم مثل یک بدن است، این بدن ممکن است «مغزش» اهمیتش از قلبش بیشتر باشد، از کبد بیشتر باشد. ولی اگر کبد مریض باشد قلب هم مریض می‌شود. سیستمی که بنده عرض می‌کنم سیستمی نبود که در زمانی که من نخست‌وزیر بودم تدوین شده باشد، یا در زمان من این سیستم شروع به کار کرده باشد...

... ساواک در زمان بنده به وجود نیامد... مجلس خوب کار نمی‌کرد، وکلایش درست نبودند، از وکیلش بپرسید، از رئیس مجلسش بپرسید، از وزرا



بیرسید... تمام گناهان را به گردن من نیندازید... به قدر کافی هر فرد انسان در این دنیا گناه می‌کند و گناهان افراد دیگر را لازم نیست به گناهان آن اضافه کنید!...

... در هر صورت من می‌خواهم بگویم زندگی بنده روشن است و از لحاظ مالی روشن است... در حکومتی که بنده اداره می‌کردم، قوه مجریه با شاه بود و دستور می‌داد. شما می‌دانید که رئیس ساواک از نخست‌وزیر دستور نمی‌گرفت... (در این‌جا رئیس دادگاه حطاب به هویدا گفت: «شما با این منطق می‌خواهید خودتان را تبرئه کنید!»)

... هویدا پس از بیان مطالبی در مورد شکنجه در زندانها و گزارش سازمانهای بین‌المللی گفت که... وقتی من این مطالب را «سوال» می‌کردم، در پاسخ می‌گفتند که آنها سیاستشان ضد ایران است... و علیه ما...»

( در این‌جا دادستان دادگاه چنین گفت: «در این دادگاه امیرعباس هویدا محاکمه نمی‌شود. در این دادگاه نظامی محاکمه می‌شود که استبداد را به جای آزادی و فحشا را به جای انسانیت گذاشت. نظامی محاکمه می‌شود که اصل را بر نوکری اجنبی گذاشت. نظامی محاکمه می‌شود که ملت را رها کرد، تا دامن اجنبی را بگیرد، نظامی محاکمه می‌شود که به هیچ آزادی از هیچ نوع، چه اروپائی و چه قرون وسطائی آن معتقد نبود.» )

سپس هویدا پس از بیان مطالبی در مورد مس سرچشمه، معادن اورانیوم و صنعت مونتاز چنین ادامه داد:

... بنده بایستی بگویم در چه دنیایی زندگی می‌کنیم، در دنیایی زندگی می‌کنیم که حرفهایی هست که اگر در این‌جا، در این دادگاه ضبط نمی‌شد، و در روزنامه‌ها چاپ نمی‌شد، و از تلویزیون پخش نمی‌شد، عرض می‌کردم. برای خاطر این که مسائلی است که ضمناً دولت جدید هم در برابر این مسائل سیاستهایی خواهد داشت و صلاح نیست که بنده این مسائل را بدون کسب اجازه عرض کنم... برای خاطر این که اگر بنده الان راجع به آنها صحبت کنم، نمی‌دانم رابطه این دولت با فلان دولت همسایه چه خواهد بود...

در این‌جا رئیس دادگاه اعلام کرد: «شما برای دفاع از خودتان آزاد هستید آن چه را که در سرنوشت خودتان به عنوان دفاع موثر می‌دانید بگوئید».

هویدا گفت... بنده هم ایرانی هستم. به مملکتهم هم علاقه دارم، لذا بایستی

سبک و سنگین بکنم...»

رئیس دادگاه: «تشخیص آن با شما است...»

هویدا چنین ادامه داد: می‌خواهم دادگاه به این نکته توجه داشته باشد که اگر بنده تمام عرایضم را نمی‌کنم... برای این است... که ممکن است... این مسائل برای دولت فعلی اشکالاتی ایجاد کند که بنده نمی‌خواهم این مشکلات ایجاد شود...»

... ما در یک دنیایی زندگی می‌کردیم، در یک منطقه‌ای که منطقه ما یک منطقه راحتی نبود، یک منطقه پر آشوبی بود. کشورهای بزرگ، ابرقدرتها در این منطقه منافعی داشتند... اصل یک موازنه بود...»

سپس هویدا شمه‌ای در مورد این که در موقع تصویب لایحه کابینولاسیون در ایران نبود و در کنفرانس اوپک شرکت داشت، سخن گفت و چنین ادامه داد... در مورد مسائل سانسور و مطالبی که از قول من نقل شده، این مطالب که از یک کتاب نقل شده، صحت ندارد... چون همیشه ایراد به من گرفته شد که برعکس، خیلی در صحبت‌هایم نرم هستم. لذا بنده نمی‌دانم این کتاب را چه کسی نوشته... حتی اگر هم چنین نظری راجع به سانسور داشتم، خیال می‌کنید در آن جلسه بنده چنین حرفی می‌زدم؟... آخر یک قدری هم قبول بفرمائید در مغز بنده مسائلی می‌توانند جای خودشان را پیدا بکنند... استناد هم به این کتاب به عقیده بنده زیاد درست نیست! سانسور کتاب در ایران بود، بزرگ‌ترین سانسور هم متأسفانه جمع کردن کتاب بود...»

در مورد دخالت شاه باید بگویم... در آن سیستم این‌طور عمل می‌شد که سیاست خارجی مستقیماً زیر نظر پادشاه اجرا می‌شد و سیاست امنیتی کشور مستقیماً زیر نظر پادشاه اجرا می‌شد. اگر در آن کار جنایتی را دستگاهی انجام داده بود و من هم اطلاع نداشتم، من مفسرم؟ قبول می‌کنم. تسلیم!... می‌گویم تسلیمتان هستم!...»

سپس هویدا به تفصیل مطالبی در مورد حزب رستاخیز، اختلاف دکتر آزمون و دکتر باهری بر سر عقاید حزب و نحوه اداره آن بیان می‌کند که رئیس دادگاه سؤال می‌کند، شما گفتید «من دیرکل آن حزب بودم ولی با آن مخالف بودم».

هویدا جواب می‌دهد خدمتتان عرض کنم، که بنده عرض کردم وقتی رستاخیز تشکیل شد، می‌دانستم موفق نمی‌شود. نگفتم مخالفم!

بعد هویدا در مورد دادگستری و انتخاب رئیس دیوان عالی کشور عنوان کرد که چه طور می شود که دکتر «ناصر یگانه» به این سمت منصوب می شود. در این موقع رئیس دادگاه از هویدا خواست به عنوان آخرین دفاع اگر مطالبی می خواهد بیان کند...

هویدا گفت: «بنده تسلیم دادگاه هستم و همیشه توکلت علی الله شعارم بود و الان هم این جا عرض می کنم که استدعای بنده از دادگاه این است که تمام مسائل را سبک و سنگین کند. من نه دستم به مال و نه به خون آلوده است... اگر در زمان من بعضی از این جوانها از طرف مقاماتی شکنجه دیدند و زجر کشیدند، من عرض می کنم که اطلاعی نداشتم، چون در زمان من بود که چنین کارهایی انجام گرفت، به جز این که از آنها عذر بخواهم کیار دیگری از من ساخته نیست...»

سپس هویدا در مورد سابقه خانوادگی خود مطالبی عنوان کرد و در پایان گفت:

...خیال نمی کنم که کارهایی که انجام دادم بد بود. فکر می کنم من و همکارانم زحمت کشیدیم. اگر عدهای نفهمیده و نادرست بودند، ولی همه بد نبودند... همکاران من اغلبشان با دوستان شما یا برادران و بچه های شما یا خویشاوند شما بودند... دلایلی هم دارم که می تواند ثابت کند سیاستها همه غلط نبود و بعضی از آنها احتیاج به زمان داشت تا به نتیجه برسند... امیدوارم فضایی جدید درست شود. ایمانی که بین افراد وجود دارد، بماند. زیرا اگر این ایمان توسعه یابد این مملکت آباد می شود و کار شما هم به نتیجه خواهد رسید...<sup>۳۸</sup>

درباره جریان محاکمه هویدا، آقای خلخالی که ریاست دادگاه او را به عهده داشته ضمن خاطرات خود در روزنامه سلام (مورخ ۷ مهرماه ۱۳۷۱) می نویسد هویدا در دفاع از خود فقط روی یک نکته تاکید داشته است که او یکتا عامل اجرائی در سیستم حکومتی گذشته بوده و به عبارت دیگر آلت فعلی نبوده است. تخلخالی همچنین مدعی است که دولت موقت به شدت با اعدام هویدا مخالف بوده، ولی او با اختیاراتی که به موجب حکم امام خمینی در کار محاکمه مقامات رژیم گذشته داشت، در جریان محاکمه هویدا ارتباط دادگاه را با خارج قطع کرده و حکم اعدام هویدا را بیدرنگ

به موقع اجرا گذاشته است. هویدا بعد از صدور حکم اعدام خود تقاضا کرد مهلتی به او داده شود تا خاطراتش را بنویسد و اسرار ناگفته‌ای از رژیم گذشته را فاش نماید، ولی خلجالی می‌گوید این تقاضای هویدا نیرنگی برای فرار از مجازات و فراهم آوردن موجباتی برای یک سلسله اقدامات تازه در داخل و خارج برای رهائی او بود، و به همین دلیل تقاضای او را نپذیرفت و دستور داد حکم اعدام بیدرنگ به موقع اجرا گذاشته شود. در واقع از اسفندماه سال ۱۳۵۷، و به دنبال اعدام عده‌ای از مقامات رژیم گذشته، اقداماتی در خارج از ایران برای نجات هویدا آغاز شده بود. این اقدامات بخصوص پس از نمایش فیلمی از هویدا در زندان، که یک خانم خبرنگار فرانسوی موفق به تهیه آن شده بود، تشدید شد. این فیلم هویدا را در یک سلول کوچک بر روی یک تختخواب سفری، با حالی نزار و رقت آور نشان می‌داد که با تکرار جملاتی درباره بیگناهی خود استرحام می‌کند. بعد از نمایش این فیلم در فرانسه، نخست‌وزیر و رئیس مجلس وقت فرانسه از دولت ایران تقاضا کردند برای هویدا محاکمه علنی و عادلانه‌ای ترتیب داده شود و تلاش دولت بازرگان برای جلوگیری از محاکمه سریع و اعدام هویدا نیز، ظاهراً نتیجه این اقدامات بود ولی خلجالی به ترتیبی که خود شرح داده است، راه هر گونه اقدامی را برای نجات هویدا بست و با اجرای حکم اعدام هویدا دولت موقت را در برابر عمل انجام شده قرار داد.

اعدام هویدا، همان‌طور که انتظار می‌رفت انعکاس وسیعی در جهان داشت، ولی امام خمینی پاسخ انتقاداتی را که در خارج، از محاکمه و اعدام سریع هویدا به عمل آمده بود در یک جمله داده و گفتند «اشخاصی مانند هویدا محاکمه لازم ندارند، شناسائی و احراز هویت آنها برای مجازاتشان کافی است».

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## آخرین بازیگران

زندگی پرماجرای جمشید آموزگار - رقابت طولانی هویدا و آموزگار - آیا آموزگار به توصیه آمریکاییها به نخست‌وزیری انتخاب شد؟ - علل شکست و سقوط حکومت آموزگار - بدترین انتخاب شاه برای جانشینی آموزگار - شریف امامی و تحریکات بی‌بی‌سی - شریف امامی و فراماسونری - اشتباهات شریف امامی - ازهارای و دولت «شبه نظامی» او - سرگذشت و سرنوشت بختیار، آخرین نخست‌وزیر رژیم شاهنشاهی...

از اوایل مردادماه سال ۱۳۵۶ که تغییر دولت قطعی به نظر می‌رسید، نام دو نفر برای جانشینی هویدا بر سر زبانها افتاد: اول دکتر جمشید آموزگار که طولانی‌ترین سابقه وزارت را در ایران داشت و از سال ۱۳۳۷ به بعد قریب بیست سال در کابینه‌های مختلف به ترتیب وزیر کار، وزیر کشاورزی، وزیر بهداری، وزیر دارائی و وزیر کشور بود و از آن‌ماه سال ۱۳۵۵ نیز بعد از انتخاب شدن به سمت دبیرکل حزب رستاخیز عنوان وزیر مشاور آخرین کابینه هویدا را داشت. دوم هوشنگ انصاری وزیر امور اقتصادی و دارائی، که قبل از آن نیز وزیر اطلاعات و وزیر اقتصاد و مدتی نیز سفیر کبیر ایران در آمریکا بود. هوشنگ انصاری در حزب رستاخیز نیز رهبری یکی از دو جناح حزب را به عهده داشت و از اوایل مردادماه با چند نطق و مصاحبه مطبوعاتی نام خود را بر سر زبانها نداخته بود. هوشنگ انصاری که در دوران تصدی سفارت ایران در آمریکا و در زمان تصدی دو وزارتخانه مهم اقتصاد و دارائی روابط نزدیکی با آمریکاییها برقرار